

دیباجه

بگذارید روایتی کوتاه از زندگی‌ام را برایتان نقل کنم، روایتی که نشان می‌دهد این کتاب چرا و چگونه نوشته شد و خوانندگان احتمالاً با چه متنی‌هایی در این کتاب سروکار دارند. فعالیت حرفه‌ایم مردم‌نگاری^۱ است و انسان‌شناس (مردم‌شناس) هستم. طبیعتاً بهتر است برای آشنایی با این کتاب و جان آن از همین چشم‌انداز مردم‌نگارانه آغاز کنم. روایتی که می‌نویسم داستان علاقه‌ام به نوشتن، به انسان‌شناسی، به فرهنگ و جامعه‌ی ایران و به فهم‌پذیرکردن مسئله‌های فرهنگی آن است. از سال‌های ۱۳۷۸ درگیر سبک و سیاقی از نوشتن و اندیشیدن شدم که می‌توان آن را «مردم‌شناسی مردم‌مدار» و «مردم‌نگاری مردم‌مدار» نامید. این کتاب جلد اول از نوشته‌هایم در این حوزه است. دو جلد دیگر آن با عنوان فرهنگ و زندگی روزمره و فرهنگ و سیاست نیز در دست انتشار است. در کتاب *پشت دریاها شهری/ ست‌تاریخچه*، مفاهیم و رویکردها و گونه‌های متعدد مردم‌نگاری مردم‌مدار را شرح داده‌ام، اما مختصراً در اینجا منظورم از مردم‌نگاری و انسان‌شناسی مردم‌مدار این است که مسئله‌ها و درگیری عمومی که زندگی روزمره مردم را متأثر می‌سازد و در حوزه‌ی عمومی و رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و مطبوعات درباره‌ی آنها سخن می‌گویند و گفت‌وگوی جمعی می‌کنند، تا این مسائل و موضوعات در کانون توجه مطالعات و تحلیل‌ها و تفاسیرهای انسان‌شناسان قرار گیرد. مردم‌نگاری مردم‌مدار چیزی شبیه ژورنالیسم است، اما عمیق‌تر از آن و بر مبنای چشم‌اندازها و مفاهیم علوم اجتماعی و رویکردی میان‌فرارشته‌ای. مردم‌نگار مردم‌مدار به گونه‌ای می‌اندیشد و می‌نویسد که مخاطبان عمومی دارد و در عین حال برای همکاران دانشگاهی‌اش نیز قابل توجه و پذیرفتنی است. مردم‌نگار مردم‌مدار خود را متعلق به زمینه و زمانه‌ای می‌داند که در آن زندگی می‌کند. او مسئولیت اجتماعی‌اش را می‌پذیرد و برای ایفای این مسئولیت تلاش می‌کند. او از همکاری با رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و مطبوعات استقبال می‌کند. مردم‌نگار مردم‌مدار در عین حال نگرش انتقادی دارد، از مفهوم‌سازی کردن و تلاش برای به سخن درآوردن واقعیت‌های پردردسر زمانه‌اش کوتاهی نمی‌کند. برای مردم‌نگار و انسان‌شناس مردم‌مدار سبک نوشتن به همان اندازه‌ی دقت‌های مفهومی و داشتن رویکرد دانشگاهی اهمیت دارد. قلمرو موضوعی مردم‌نگار مردمی همان موضوعاتی است که زندگی و علایق مردم را تشکیل می‌دهد.

یکی از فعالیت‌هایم در تمام سال‌های زندگی دانشگاهی‌ام این بوده است که انسان‌شناس و مردم‌نگار مردم‌مدار باشم. اینکه تا چه میزان در این زمینه کامیاب بوده یا نبوده‌ام بر عهده‌ی خوانندگان است که قضاوت کنند، اما برای من مهم این بوده و هست که در انجام این کار کوتاهی نکنم و از هر فرصت برای این منظور استفاده بکنم. طی دو دهه‌ی گذشته من وبلاگ، وبسایت، کانال تلگرامی، کانال آپارات ساختم و حضور فعال در رسانه‌ها و مطبوعات داشتم. برای من حتی کلاس درس دانشگاه و فعالیت‌های تحقیقاتی‌ام در امتداد همین رویکرد انسان‌شناسی مردم‌مدار بوده است. اینکه چرا و چگونه درگیر چنین رویکردی شدم، داستانی است که به صورت کوتاه آن را در اینجا برای شما روایت می‌کنم. تا آنجا که از خویشتنم آگاهم هیچ‌گاه شخصیت درون‌گرا، انزواجو و گوشه‌گیری نداشته‌ام. میل و شوقی جدی همیشه مرا به گفت‌وگو با عموم مردم سوق می‌داده است. همیشه علاقه و آرزو داشته‌ام که به شیوه‌ای خلاقانه برای جامعه و مردم بنویسم و تعاملی گرم با آنها برقرار کنم. همیشه این روحیه و علاقه در من وجود داشت که از راه فعالیت فکری در حیات اجتماعی مشارکت کنم، از مردم و برای آنها سخن بگویم. شاید زیستن در زندگی و فرهنگ روستایی این قابلیت را در من ساخته که با مردم بجوشم و زندگی و مسئله‌های آن را جدی بگیرم. همیشه در تقلا بوده‌ام که راوی روایت‌های زندگی آدم‌ها باشم و از غم‌ها و شادی‌ها و احساسات و باورهای آنها سخن بگویم. زندگی روستایی در نیم‌قرن پیش، زندگی کاملاً سنتی، آیینی و همراه با ارزش‌های اجتماع‌محور بود. ما روستائیان در فضایی انباشته از آیین‌ها و سنن قدیمی زیست می‌کردیم. زیست‌جهان روستایی در آن روزگار، زیست‌جهان روابط گرم چهره‌به‌چهره و همکاری و همیاری بود. ما حتی برای تنش‌ها و تضادهایمان هم باید مشارکت فعال و جمعی می‌داشتیم. در عین حال زندگی روستایی، زندگی سخت، همراه با فعالیت‌های بدنی جانکاه، محرومیت‌ها و مصیبت‌های ریز و درشت بود. زندگی روستایی در نیم‌قرن پیش، زندگی‌ای بود با کمبود امکانات رفاهی، فقر سواد، کمبود فناوری‌ها و ابزارهای تسهیل‌کننده‌ی کارها، درگیر نزاع‌های جمعی، کمبود دسترسی به منابع دانش و رسانه‌ها، انباشته از تضادهای قوم و قبیله‌ی، همراه با اشکال آشکار اعمال خشونت علیه زنان و فرزندان. زندگی‌ام تا هجده سالگی در چنین حال‌وهوا و فرهنگی سپری شد. در خانواده‌ای

^۱ethnography

^۲Public anthropology

^۳Public ethnography

پرورش یافتیم که باید همزمان در تمام فعالیت‌های کشاورزی، دامپروری و تعاونی مصرف روستایی پدرم کار می‌کردم. از این‌رو از همان کودکی و نوجوانی با تمام ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روستا درگیر بودم. شاید این سال‌ها را بتوان اولین مطالعه‌ی میدانی دانست که انجام دادم! دستاورد این مطالعه‌ی میدانی، شکل‌گیری روحیه و علاقه‌ام برای دیدن و نشان دادن فرهنگ و شیوه‌ی زندگی مردم بود. گمان می‌کنم همین تجربه‌ها مرا عاقبت به مردم‌نگاری مردم‌مدار هدایت کرد.

انجام مردم‌نگاری مردم‌مدار نه تنها مستلزم روحیه و علاقه به روایت‌کردن مردم و مسئله‌های آنها، بلکه نیازمند سبک و سیاق خلاقانه‌ای از نوشتن و سخن‌گفتن است. شاید زیستن در فرهنگ روستایی انسان را دردمند و دغدغه‌مند بار آورد و این دغدغه خود انگیزه‌ای برای بیان دردمندی‌ها و محرومیت‌ها می‌شود. از این‌رو تا جایی که در خاطر هست همیشه در تقلا می‌یافتن راهی برای شنیدن و گفتن خلاقانه‌ی جامعه و مردم بودم. در نوجوانی آرزو داشتم شاعر شوم و تلاش کردم و شعرهایی هم سرودم، اما دریافتم که شاعر نیستم و از آرزویم دست کشیدم. شعر بیش از هر چیز می‌توانست عمیق‌ترین لایه‌های تجربه‌ی زیسته‌ی انسان‌ها را به سخن درآورد. در دوران دبیرستان به سخنوری و خوشنویسی روی آوردم. در تمام مراسم و آیین‌های مدرسه حضوری فعال داشتم و سخنرانی می‌کردم. همین سبب شد تا در سال‌های بعد که به کار استادی دانشگاه مشغول شدم در کنار تدریس و تحقیق سخنرانی کنم. سخنرانی کردن، حتی اگر فرد دانشگاهی باشد، شما را با جامعه و مردم پیوند می‌دهد. خوشنویسی را در دوران دانشجویی‌ام در دانشگاه تبریز ادامه دادم و مدتی نزد استاد ابراهیم بخت شکوهی در تبریز کلاس خوشنویسی رفتم. اما مسیر زندگی‌ام طوری رقم خورد که نتوانستم با وجود پیشرفت‌هایی که در خوشنویسی داشتم به آرزویم برسم. اما شاید در خوشنویسی این قابلیت کمتر وجود داشت که بتوان از طریق آن سخن‌ها و صداها را شنید و روایت کرد.

در سال ۱۳۶۲ با شروع تحصیل در دانشگاه تبریز از زندگی روستایی جدا شدم اما از میل و اشتیاقم برای شنیدن صداها و مردم و جامعه و نوشتن درباره‌ی آنها جدا نشدم. در دانشگاه تبریز رشته‌ی پژوهشگری علوم اجتماعی خواندم. اگرچه در این دوره نتوانستم چیزی را که باید بیاموزم، اما به‌رحال راهی را برایم باز کرد که بتوانم درباره‌ی فرهنگ و جامعه کنکاش کنم و بنویسم. اولین نوشته‌ام در این زمان پایان‌نامه‌ام بود با عنوان «مونوگرافی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی روستای مصلح‌آباد» که در سال ۱۳۶۵ آن را نوشتم. این پایان‌نامه روایتی بود از زادگاهم. ارزش دانشگاهی نداشت اما برای مردم روستایم خواندنی بود. سپس در سال ۱۳۶۷ در دانشگاه تهران در مقطع کارشناسی‌ارشد مردم‌شناسی پذیرفته و مشغول به تحصیل شدم. دستاورد مهم این دوره برایم آشنایی عمیق‌تر با مفهوم و اهمیت فرهنگ و کمی هم درگیری بیشتر با مردم‌نگاری بود. اما در این دوره به‌خاطر زندگی در کلانشهر تهران و درگیری با فضای روشنفکری، توانستم با حوزه‌ی عمومی و مباحث مرتبط با آن بیشتر آشنا شوم. در این زمان بود که به فکر افتادم تا مردم‌شناسی را با مباحث حوزه‌ی عمومی و روشنفکری پیوند بزنم. دستاورد قلمی در این زمان نداشتیم اما اشتیاق و توجهم برای شنیدن صداها درون جامعه و به مسئله‌های عمومی افزوده شد.

در سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ که برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه لندن رفتم با سازمان‌های فرهنگی و پژوهشی همکاری نزدیک پیدا کردم. در این سازمان‌ها توانستم آشنایی عمیق‌تری با جامعه‌ی ایران و مسئله‌های آن به‌ویژه دیدگاه‌های رسمی حکومت و سیاست‌های فرهنگی به‌دست آورم. شرکت در شوراهای اداری و درگیری با فضای سازمانی و مدیریت طرح‌های پژوهشی این امکان را به من داد تا پیوند بیشتری با فضای فکری و چالش‌های سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی امروز ایران پیدا کنم. در عین حال در این دوره کاستی‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی در ایران را شناختم. یکی از این چالش‌ها این بود که بیشتر پژوهش‌ها مخاطب عمومی ندارند و زبان و سبک نگارش آنها و حتی برخی از موضوعات و شیوه‌ی صورت‌بندی مسائل آنها فاقد جذابیت برای حوزه‌ی عمومی ایران بود. پژوهش‌های سفارشی و حکومتی نمی‌توانست چشم‌انداز انتقادی، زبان تأثیرگذار و رویکرد روشنگرانه داشته باشند. در این دوره بود که اولین مطالبم را در نقد انسان‌شناسی در ایران نوشتم و از اینکه گفتمان این دانش با حوزه‌ی عمومی و مسائل جدی جامعه درگیر نیست، انتقاد کردم.

در این حال‌وهوا بودم که در سال ۱۳۷۸ برای دوره‌ی دکتری به دانشگاه لندن رفتم. در دانشگاه لندن با رویکردهای پسامدرن آشنا شدم. در این رویکردها از مشارکت انسان‌شناسی در حوزه‌ی عمومی دفاع و بر اهمیت مسئولیت اجتماعی و سیاسی انسان‌شناسان تأکید می‌شد. همچنین مسئله‌ی سبک‌های نوشتن و به‌طور کلی اهمیت و جایگاه نگارش در مردم‌نگاری تأکید می‌شد. در این زمان بود که با مفهوم انسان‌شناسی و مردم‌نگاری مردم‌مدار آشنا شدم. همزمان با این تجربه‌ها، اتفاق مهمی در جهان فناوری‌های مجازی رخ داد. سیستم وبلاگ وارد شبکه‌ی اینترنت شد و از این طریق می‌توانستیم بدون هزینه و به شیوه‌ای آسان بنویسیم و منتشر کنیم و مخاطبانی از سراسر جهان پیدا کنیم.

از ۱۳۸۰ وبلاگ‌نویسی را آغاز کردم. وبلاگ‌نویسی در ایران به سرعت گسترش یافت و جمعیت پرشماری از مردم ایران عضو وبلاگستان فارسی شدند. غم غربت و عشق به میهن به‌علاوه‌ی فرصتی که وبلاگ‌نویسی برای تمرین نوشتن به من می‌داد، شوق نوشتن را در من تا بی‌نهایت بالا برد. همان‌طور که گفتیم در لندن با معنا و اهمیت مردم‌نگاری آشنایی عمیقی پیدا کردم. دریافتیم که می‌توان مردم‌شناس دانشگاهی و حرفه‌ای بود و در عین حال نویسندگی کرد. انسان‌شناس برایم مؤلف بود نه دانشمند. این موضوع مرا به وجد می‌آورد تا هر روز بنویسم. شوق نوشتن تمام هستی‌ام را پر کرده بود. هر روز روایتی تازه از تجربه‌هایم را در وبلاگ «یادداشت‌های یک مردم‌نگار از غرب» منتشر می‌کردم. این یادداشت‌ها بعداً کتابی شد با عنوان مردم‌نگاری سفر. اما زندگی فکری در جهان مجازی و وبلاگستان تنها شوق مرا به نوشتن تقویت نکرد، بلکه مرا درگیر جامعه و حوزه‌ی عمومی ایران کرد. مخاطبان وبلاگ با خواندن و نظردادن درباره‌ی یادداشت‌هایم مرا ترغیب و تشویق می‌کردند تا درباره‌ی مسئله‌های روز جامعه‌ی ایران بیشتر ببینم و آنها را در چارچوب چشم‌انداز انسان‌شناختی فهم‌پذیر کنم.

در سال ۱۳۸۳ پس از دریافت دکتری به ایران بازگشتم و مشغول تدریس در دانشگاه علامه طباطبایی شدم و به‌طور همزمان وبلاگ‌نویسی را ادامه دادم و در سال ۱۳۸۵ سایت شخصی‌ام را با عنوان «فرهنگ‌شناسی» با کمک دانشجویانم راه‌اندازی کردم. بعد از این مقالات دانشگاهی، یادداشت‌های وبلاگی، صاحب‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌هایم را در «فرهنگ‌شناسی» منتشر می‌کردم. به‌مرور که مطبوعات و رسانه‌ها مرا بیشتر می‌شناختند، فرصت بیشتری برای مشارکت در حوزه‌ی عمومی ایران پیدا می‌کردم. در عین حال رسانه‌ها و مطبوعات و خبرگزاری‌ها بنا بر اقتضای کارشان از من درباره‌ی حوادث روز و رخدادهای بزرگ و کوچک جامعه‌ی ایران پرسش می‌کردند و مرا به ارائه‌ی تحلیل‌ها و تفسیرهایی از این رخدادها دعوت می‌کردند. تلاش آگاهانه‌ی من این بود که بتوانم در چارچوب چشم‌انداز انسان‌شناختی ببینم و خود را محدود به تحلیل‌های فرهنگی کنم. در دانشگاه نیز دروس مطالعات فرهنگی تدریس می‌کردم. در بریتانیا با گفتمان مطالعات فرهنگی آشنا شده بودم. اما بنابر نیاز کلاس‌های درس، تلاش کردم تا بهتر و عمیق‌تر آن را بشناسم. مطالعات فرهنگی چشم‌انداز میان‌رشته‌ای است که روابط قدرت و فرهنگ در جامعه‌ی امروزی را مطالعه می‌کند. این چشم‌انداز به من فرصت معرفتی می‌داد تا بتوانم لایه‌های بیشتری از تحولات و رخدادهای جامعه‌ی امروز ایران را ببینم و درباره‌ی آنها سخن بگویم. با توجه به علاقه‌ام به مردم‌نگاری و نویسندگی، تلاش کردم تا بینش و روش انسان‌شناختی را با چشم‌انداز مطالعات فرهنگی تلفیق کنم و بین آنها پل بزنم.

درگیری با حوزه‌ی عمومی چشم‌مرا به جامعه‌ی ایران باز می‌کرد. برخلاف آن‌دسته از همکاران دانشگاهی‌ام که خود را محدود به کلاس درس می‌کنند یا صرفاً برای ارتقا تلاش می‌کنند، حضور و مشارکت در حوزه‌ی عمومی مرا با چالش‌های بزرگ و کوچک جامعه‌ی ایران آشنا می‌کرد و همین آشنایی، علاقه و عشقم را به ایران و مردم آن می‌افزود. هگل فیلسوف بلند آوازه در کتاب *پدیدارشناسی روح* می‌نویسد: «اجازه دهید مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند و در همان حال زندگان به روح زمانه‌ی خویش گوش بسپارند و پاسخگوی چالش روزگار خود باشند.» این کتاب و دو کتاب دیگرم در زمینه‌ی انسان‌شناسی مردم‌مدار روایتی از تلاش‌هایم برای گوش سپردن و پاسخگویی به چالش‌های روزگار است؛ تقلاهایی است برای بودن و شدن در این روزگار مخاطره‌آمیز و پرفاجعه.

اما اجازه دهید کمی درباره‌ی این کتاب صحبت کنیم. کتابی که در دست دارید مجموعه جستارهایی است که در زمینه‌ی مصائب جمعی و فاجعه‌های طبیعی در ایران نوشته‌ام. این جستارها درباره‌ی زلزله، سیل و بحران پاندمی کرونا یا ویروس کووید-۱۹ است که هم‌اکنون در ایران و جهان شیوع دارد. این جستارها چند ویژگی مشترک دارند. نخست اینکه همه‌ی آنها معطوف به فاجعه‌های طبیعی هستند که در سال‌های اخیر جامعه‌ی ایران را درگیر خود ساختند. برای خوانندگان ایرانی این فاجعه‌ها کاملاً آشنا هستند و درگیر آنها بوده‌اند. دوم، این جستارها تلاشی است برای فهم‌پذیر کردن و زبان‌بخشی به ابعاد اجتماعی و فرهنگی این فاجعه‌ها. در موقعیت‌های بحرانی اغلب نیروهای امدادی، فعالیت‌های فنی و اجرایی بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارند و متخصصان علوم انسانی و اجتماعی و تلاش‌ها و قابلیت‌های آنها نادیده گرفته می‌شوند. اما در این جستارها نشان می‌دهم که فاجعه‌ها را طبیعت خلق نمی‌کند، بلکه همه‌ی آنها محصول عملکرد ما انسان‌ها، نظام‌های حکمرانی و تاریخ و فرهنگ هستند. در عین حال فاجعه‌ها پیامدهای بزرگ‌سازنده و ویرانگر اجتماعی و فرهنگی دارند. فاجعه‌های جمعی درس‌های مهمی به ما می‌دهند، حتی اگر ما مایل یا آماده برای آموختن از آنها نباشیم. فاجعه‌ها از درون فرهنگ‌ها می‌آیند و به درون فرهنگ‌ها سرریز می‌شوند؛ فرهنگ‌ها آنها را می‌سازند و آنها نیز سازنده‌ی فرهنگ‌ها هستند. ما انسان‌ها در تقلا برای نجات خودمان و معنادار ساختن زندگی در هنگام فاجعه‌ها، فاجعه‌ها را نیز معنا می‌کنیم. این جستارها روایتی است از همین تقلاها و کشمکش‌های مردم ما در جریان فاجعه‌های بزرگی که در سال‌های اخیر مردم ایران درگیر آنها بودند. ویژگی سوم این جستارها این است که تمام جستارها در همان زمان وقوع فاجعه‌ها نوشته شده‌اند. خودم را در هنگام

فاجعه‌ها متعهد می‌دانستم که به‌عنوان انسان دانشگاهی و انسان شناس تلاش کنم تا آنچه را می‌دانم و در قلمرو دانش و اندیشه‌ام هست برای مواجهه با این فاجعه‌ها به‌کار گیرم به این امید که شاید بتوانم کمک یا خدمتی هرچند کوچک برای کاهش رنج‌های مردم سرزمینم انجام دهم. باید از همه‌ی آنهایی که مرا در این مسیر نوشتن و اندیشیدن یاری کردند و همچنین امکان چاپ این کتاب را فراهم کردند صمیمانه سپاس‌گزاری کنم. مطبوعات و رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران بسیاری در این سال‌ها مرا تشویق و ترغیب به نوشتن و اندیشیدن کردند. اغلب جستارهای این کتاب در مطبوعات، مجلات، شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها چاپ و منتشر شده‌اند. گفت‌وگو با روزنامه‌نگاران بسیار آموزنده است. آنها پرسش‌های جامعه را در برابر ما دانشگاهیان قرار می‌دهند. آنها معلم واقعی من در این سال‌ها بوده‌اند. از این‌رو از همه‌ی آنها صمیمانه تقدیر و تشکر می‌کنم. همچنین دانشجویانم در سراسر کشور و دانشگاه‌های متعدد گروه دیگری از معلمان واقعی من هستند که در کلاس‌های درس و گفت‌وگوها و سخنرانی‌هایم با حضور گرم‌شان به من انگیزه و نیرو برای فعالیت فکری می‌دهند. آنها مانند روزنامه‌نگاران پرسش‌ها و صداهای جامعه را در گوش استادان می‌گویند و می‌خوانند. همکاران دانشگاهی‌ام در دانشگاه علامه طباطبایی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و در دانشگاه‌های دیگر همواره مشوقان و دوستان مهربان و فرهیخته برایم بوده‌اند که با تشویق‌ها، آموزه‌ها، نقدها و همکاری‌هایشان از آنها بسیار آموخته‌ام.

درنهایت از خانم دکتر معصومه ابراهیمی، مدیر فرهیخته‌ی انتشارات فرهامه، که این کتاب را برای چاپ آماده و منتشر کرده‌اند، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم. از طرفی، خانم محدثه ضیاچی در تمام سال‌های اخیر نقش مهمی در شکل‌گیری و گسترش ایده‌ها و نوشته‌های من داشتند. ایشان مسئولیت مدیریت کانال تلگرامی من را داوطلبانه پذیرفتند و باعث نشر روزآمد نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و فعالیت‌های من در حوزه‌ی عمومی شدند. او همچنین نوشته‌های مرا می‌خواند و با نقدها و پیشنهادهایش بر غنای آنها می‌افزاید. صمیمانه از ایشان و همسرشان، آقای احمدعلی باقی، برای همه‌ی زحمات و لطف‌هایشان سپاس‌گزارم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات نیز در چاپ این کتاب همکاری و حمایت کرده‌اند و سپاس‌گزار آنها هستیم.